

ہیوہا

فیزلبرت استامپ ۲

فیزلبرت استامپ

و

پیسر
ریشو

ہیوہا
Hoopa

فیزلبرت استامپ ۲

فیزلبرت استامپ

و

پیسر
ریشو



تصویرگر: سارا هورن

مترجم: بهمن دارالشفایی

ای. اف. هرولد



FIZZLEBERT STUMP AND THE BEARDED BOY

Text copyright © A.F. Harrold, 2013
Illustrations copyright © Sarah Home, 2013
This translation of "Fizzlebert Stump and the Bearded Boy" is published by "Hoopaa Books" by arrangement with Bloomsbury Publishing Plc.

نشر هوپا با همکاری آژانس ادبی کیا در چهارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright) امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد از ناشر آن (Bloomsbury) خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب، ای. اف. هرولد و ناشر خارجی آن، بلومزبری، برای چاپ این کتاب به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش، سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت ای. اف. هرولد این کار را کرده است.



فیزلبرت استامپ ۲



فیزلبرت استامپ

و پسر ریشو

شابک دوره: ۳-۶-۸۸۶۹-۶۴-۱-۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰
شابک: ۱-۶۴-۶-۸۸۶۹-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰

قیمت: ۲۴۰۰۰ تومان

تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه
چاپ اول: ۱۳۹۷



ناظر چاپ: سینا بزازان
طرح گرافیک: مریم عبدی

نویسنده: ای. اف. هرولد
تصویرگر: سارا هورن
مترجم: بهمن دارالشقای
ویراستار: ر. لاجوردی
مدیر هنری: فرزاد رستمی

سرشناسه: هرولد، ا. اف.، ۱۹۷۵ - م.
Harrold, A. F.
عنوان و نام پدیدآور: فیزلبرت استامپ و پسر ریشو/ ای. اف. هرولد: مترجم بهمن دارالشقای: تصویرگر سارا هورن.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۳۹۶.
مشخصات ظاهری: ۲۶۹ ص.: مصور.
شابک: دوره: ۳-۶-۸۸۶۹-۶۴-۱-۹۷۸-۶۰۰-۹۷۸-۶۰۰
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Fizzlebert Stump and the Bearded Boy, 2013.
موضوع: داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۱.
English fiction -- 21th century
شناسه افزوده: دارالشقای، بهمن، ۱۳۵۸ - مترجم
شناسه افزوده: هورن، سارا، ۱۹۷۹ - م. تصویرگر
شناسه افزوده: Home, Sarah
رده بندی کنگره: ۱۳۹۶ ۹۱۳۹۶ ۴۵۶/۵۴۴ PZ۴
رده بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۵۰۸۳۴۸۶

آدرس: تهران، میدان فاطمی، خیابان بیستون، کوچه‌ی دوم الف، پلاک ۳/۱، واحد دوم غربی،

سندوق پستی: ۱۴۳۱۶۵۳۷۶۵ تلفن: ۸۸۹۹۸۶۳۰

www.hoopaa.ir info@hoopaa.ir

همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.

هرگونه استفاده از متن این کتاب، فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.

فصل اول

بایی که مقدماتی پیده می‌شود و مقدم
فواننده به کتاب گرامی داشته می‌شود

همه چیز از یک دست دندان مصنوعی شروع شد، یا بهتر است
بگوییم از نبودن یک دست دندان مصنوعی شروع شد.
در واقع الان که خوب بهش فکر می‌کنم، می‌بینم اول داستان
این هم نبود. شاید داستان از یک دماغ قرمز شروع شد. یک
دماغ قرمز دلکی که روزی ناگهان گم شد. اما واقعیتش این
است که داستان خیلی قبل از این‌ها شروع شده بود. فکر کنم
همه چیز از نامه‌ای شروع شد که یک صبح چهارشنبه به دست



مدیر سیرک رسید... یا شاید حتی قبل از آن.

آه، شروع کردن داستان چقدر پیچیده است، نه؟ فکر می‌کنی چفت و بستش را خوب جفت کرده‌ای، ولی وقتی دوباره نگاه می‌کنی می‌بینی یک تکه نخ سرگردان از آن طرفش آویزان است. آن نخ را می‌کشی و کل چیزی که ساخته‌ای ولو می‌شود روی زمین، درست مثل وقتی که یک پلیور بافتنی را بشکافی. مثلاً فرض کنیم شما قصد دارید تعریف کنید چرا امروز صبح دیر به مدرسه رسیدید. شاید اولش بگویید دیر به مدرسه رسیدید چون به موقع از خانه راه نیفتادید. این جواب سراسری است. اما خوب چرا به موقع از خانه راه نیفتادید؟ شاید چون شیطان رفته بود توی جلد برادر کوچک‌ترتان و شما مجبور شدید لباستان را عوض کنید، چون برادر کوچک‌تر روی لباستان حلیم ریخته بود. پس دلیل دیرکردن شما این بوده. اما شاید کسی بی‌رسد چرا آن فسقلی امروز صبح این قدر لوس شده بود؟ خوب ممکن است دلیلش این بوده باشد که شب خوب

نخواهیده. دیشب توفان شده و رعدوبرق زده و او هم آن قدر نازک نارنجی است که هنوز از توفان می‌ترسد. خوب، مطمئنید که شروع ماجرا همین‌جاست؟ خود آن رعدوبرق از کجا آمده بوده؟ کارشناس هواشناسی تلویزیون احتمالاً می‌گوید: «یک توده هوای کم‌فشار و سرد بالای خلیج بیسکی مشاهده شده است.» و شما احتمالاً می‌پرسید: «خلیج بیسکی کجاست؟» او هم احتمالاً توضیح می‌دهد: «جنوب انگلستان، نزدیک اسپانیا.» اما حتی این هم که تقصیر دیرآمدنتان را گردن اسپانیا بیندازید، آخر کار نیست. اصلاً چرا باید به مدرسه بروید؟ مگر نه اینکه اگر مجبور نبودید به مدرسه بروید، اصلاً دیر نمی‌کردید؟ بنابراین می‌توانید تاریخ آموزش در جهان را بررسی کنید و ببینید چه کسی مدرسه را اختراع کرده. (و اصلاً چه شده که تصمیم گرفته‌اند مدرسه‌ها صبح به این زودی باز شوند.) علاوه بر همه‌ی این‌ها شاید بد نباشد سؤال‌هایی هم از پدر و مادرتان بکنید. مثلاً ازشان





بگذارید کمی به عقب برگردیم.

پسر شبیه دختر است، فقط کمی کثیف‌تر. شبیه مرد است، اما کمی کوتاه‌تر. شبیه سگ است، اما کمی کم‌موتر. پسرها لباس می‌پوشند، با سروصدا این‌طرف و آن‌طرف می‌دوند و دماغشان را با آستینشان پاک می‌کنند.

اسم پسر قصه‌ی ما فیزلبرت است. بله می‌دانم، اسم مسخره‌ای است. اما مامانش دلک است و بابایش پهلوان پنبه،

پرسید چرا وقتی یک بچه‌ی مثل ماه داشتند، تصمیم گرفتند یک بچه‌ی دیگر هم بیاورند؟ و مادران احتمالاً می‌گویند وقتی بچه بودید و در رختخواب کوچکتان خوابیده بودید، نگاهتان کرده و نگران شده که نکند وقتی بزرگ شدید تنها بمانید، و پدرتان هم احتمالاً روزنامه‌اش را ورق خواهد زد و خواهد گفت تصمیم او نبوده. پس می‌بینید که تعیین نقطه‌ی شروع داستان چقدر کار سختی است.

حالا که فکرش را می‌کنم، دندان‌مصنوعی گم‌شده شروع ماجرا نیست و بعدتر به آن می‌رسیم، خیلی بعدتر (تقریباً آخرهای فصل هفتم).

قبل از آن پسری هست که باید به شما معرفی‌اش کنم. او یک بچه‌ی معمولی است، قدش تقریباً این‌قدر است و وزنش هم آن‌قدر... اما صبر کنید ببینم، نکند باز هم دارم عجله می‌کنم. فرض من این است که شما می‌دانید پسر چیست. شاید فرض غلطی باشد.



و اگر رگ‌وراست بگویم شانس آورده که اسم مسخره‌تری از این نصیبش نشده. او تمام عمرش را با سیرک مسافرت کرده، و از آنجایی که بیشتر دوستانش اعضای سیرک هستند که خودشان اسم‌ها و لقب‌های عجیب‌وغریب و مضحک دارند، خیلی به مسخره‌بودن اسمش فکر نمی‌کند. دستِ کم نه آن‌قدر که من فکر می‌کنم.

کسی که قرار است این کتاب را بنویسد منم، نه او. «فیزِ لبرت» طولانی است و تایپ کردنش وقت می‌گیرد، اگرچه خوشبختانه املايش آسان است، بنابراین نباید خیلی غُر بزَنم. منظورم این است که اگر مجبور بودم در هر صفحه بنویسم «بوروکراسی» (کلمه‌ای که هر بار دفعه‌ی اول اشتباه می‌نویسمش)، آن‌وقت جا داشت حسابی گله کنم.

اما خوشبختانه با آنکه در همه‌ی سیرک‌ها کمی بوروکراسی (یعنی کاغذبازی) وجود دارد، داستان فیز به واحد حسابداری، تخته‌شاسیِ بازرس مسائل ایمنی یا قفسه‌ی مخصوص



نگهداری قراردادهای هنرمندان سیرک که ته کاروان یا همان دفتر مدیر سیرک است، ربطی ندارد. یا آن‌قدرها ربطی ندارد. خب، کجا بودیم؟ فکر کنم تا اینجا پیش آمده‌ایم... فیزِ لبرت استامپ (که اغلب برای صرفه‌جویی در مصرف جوهر فیز صدایش می‌کنم) پسری است که در سیرک زندگی می‌کند. او کلکسیون کارت کتابخانه دارد و دوستی به نام کوین که به هم نامه می‌نویسند، موهایش قرمز است، کت فراک شیک و کهنه‌ی مدیر سیرک را می‌پوشد، و می‌تواند نفسش را آن‌قدر حبس کند که تماشاچیان سیرک از دیدن آنکه یک پسر بچه سرش را در دهان یک شیر نگه داشته، ذوق‌زده شوند، و این کتاب داستانِ فقط یکی از ماجراهای زندگی اوست. فکر کنم دیگر برای مقدمه کافی باشد. واقعاً حرف دیگری ندارم بزَنم. پس برویم سراغ فصل دوم. قبول؟





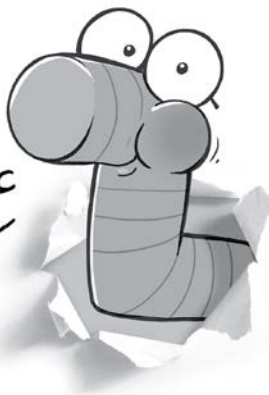
فیزلبرت استامپ

وقتی «ماهی» (شیرماهی سیرک) گم می‌شود، پسر دوازده ساله‌ی داستان ما همه‌جا را دنبالش می‌گردد و ردش را در آکواریوم دریاسالارِ خال‌دار پیدا می‌کند؛ آکواریومی که هشت پای نامرئی دارد و ماهی‌هایش با رنگ‌های جورواجور نشانه‌گذاری شده‌اند. اما انگار یک بلایی سر آکواریوم آمده. ماهی‌هایش (نه شیرماهی، خودِ خودِ ماهی‌ها) یکی یکی غیب می‌شوند، و دریاسالار، سیرک را مقصر این غیب شدن‌ها می‌داند. آیا فیزلبرت می‌تواند ته‌وتوی این ماجرای اسرارآمیز را دریابورد و دوستش را پیدا کند؟ بخوانیم تا سر از دریاوریم.



عجیبه که آدمیزاد کتاب هاش رو نمی خوره!

هوپا، ناشر کتاب‌های خوردنی



نشر هوپا همگام با ناشران بین‌المللی، از کاغذهای مرغوب با زمینه‌ی کِرم استفاده می‌کند؛ زیرا:
■ این کاغذها نور را کمتر منعکس می‌کند و در نتیجه، چشم هنگام مطالعه کمتر خسته می‌شود؛
■ این کاغذها سبک‌تر از کاغذهای دیگر است و جابه‌جایی کتاب‌های تهیه‌شده با آن، آسان‌تر است؛
■ و مهم‌تر از همه اینکه برای تولید این کاغذها درخت کمتری قطع می‌شود.

..... به امید دنیایی سبزتر و سالم‌تر